



## نقد روی فیلم ساز اثر ندارد

جریان سینمای ایران به سه دسته تقسیم می شود: دسته‌ی اول که محصول رژیم گذشته است و معروف به فیلم فارسی است. یعنی مجموعه‌ای از ابتذال آن دوران به خصوص دهه‌ی چهل تا زمان انقلاب. این سینما صرفاً برای خالی کردن جیب مردم بوده و هست و هر ابتدالی را به هر شکل و شیوه‌ای اعمال می‌کرده و می‌کند. فیلم فارسی بخش اعظم تولیدات سینمای ایران تا زمان انقلاب است. انقلاب طبیعتاً نمی‌گذارد بعضی از عناصر این فیلم فارسی‌ها ادامه پیدا کند، تا حدی خشونت را حذف می‌کند. ولی آرام آرام این خشونت احیا می‌شود. اوایل انقلاب از سال ۵۷ تا ۶۱ فیلم فارسی قیافه «اسلامی» به خودش می‌گیرد. در عنوان‌بندی فیلم واژه‌های اسلامی می‌آید و چند جمله خاص انقلاب هم به کار می‌رود اما تفکر، فرم، مخاطب‌شناسی، هم از نظر موضوع و هم از نظر به خصوص زیباشناسی کاملاً فیلم فارسی تمام عیار است. با آمدن انوار و بهشتی فیلم فارسی ضربه می‌خورد ولی فیلم فارسی هم چنان حیات دارد، اما به شکل وحدت قدیم نیست. در همین دهه یک سینمای دیگر رشد می‌کند که من به آن می‌گویم فیلم انتلکت که در مقابل فیلم فارسی رشد می‌کند. فیلم انتلکتی که خلاف فیلم فارسی مخاطب ندارد. آن یکی یا مخاطب به شدت عقب نگه داشته شده، و این با مخاطب خیلی خاص برخورد دارد که بیشتر آن

سوی مرزهاست آن هم نه در سینماها بلکه در جشنواره‌هاست. این سینما به نظر من کاملاً گلخانه‌ای است و تربیت گلخانه‌ای هم دارد و در سینما پارانه‌ای است که برخلاف ظاهرش نه در فرم اوریزینال است و نه در مضمون و کاملاً بدون محتواست. هویت ملی ندارد و سترون و خنثی است و فرمولش هم توی این هفت - هشت ساله پیدا شده است من در مطالب آخری که نوشته‌ام این فرمول را خلاصه کرده و نشان داده‌ام که چرا آن‌ها به ما روی خوش نشان می‌دهند.

## تصویر فلاکت‌زده، فقرزده، عقب‌افتاده و جهل‌زده از ایران در جشنواره‌های خارجی تصویری ضد آرمان‌ها و هویت ملی ایران و ضد سینماست.

● آیا فکر نمی‌کنید کسانی مانند کیارستمی هم آمده‌اند و جریانی با خودشان آورده‌اند و عده‌ای را پیروی خودشان کردند، که بیشترشان هم دستیارهای ایشان بودند یا این‌که امکانات دولتی و موقعیتی که جشنواره‌ها به وجود آورده‌اند باعث ایجاد جریانی شده که هیچ ربطی به شخصی ندارد؟

○ یکی از دلایل به وجود آمدنش، یکی جدایی و طرد ظاهری فیلم‌فارسی در بعد از انقلاب است، دیگر تمایلات شبه روشنفکرانه متمایل به سینمای اروپا و ... با بیرون راندن سینمای مبتذل و تخدیری فیلم‌فارسی، در مقابلش یک جایگزین لازم است. دوستانی که مسؤول سینما می‌شوند، سینمای هنری و سینمای متفکر را جایگزین دانستند. در حالی که به باور من سینما صنعت است و رسانه و آخرش هنر است که بیش از ۹۵ درصد از فیلم‌ها در همان وجه صنعتی یا حداکثر رسانه‌ای می‌مانند و به هنر نمی‌رسند. اگر سینما را مثلث فرض کنیم، یک ضلع فیلم، یک ضلع فیلم‌ساز و ضلع دیگرش مخاطب است و اگر ضلع سوم را برداریم، سینما هنوز بالفعل نشده، بالقوه نشده است مثل این‌که شما فیلمی را ساخته‌اید، گذاشته‌اید توی خانه‌تان، به دوستانتان نشان می‌دهید. این سینما نیست. فیلم زمانی وارد حیطه سینما می‌شود که آن را توی سینما اکران کنند، مردم بلیت بخرند، توی سالن سینما بنشینند، تماشا کنند لذت ببرند و سرگرم شوند و اکرانش یک هفته، دو هفته، پنج هفته، طول بکشد. پول درآورد و دخل و خرج درست باشد.

● و فرهنگ بسازد چون فیلم‌فارسی هم بسیار مخاطب دارد.  
○ بلی فرهنگ بسازد.

● فیلم‌های جشنواره‌ای برای مردم ساخته نمی‌شود. مخاطبانش خارج از کشور است، فیلم‌فارسی هم برای مردم ساخته نمی‌شود و توجه‌شان گیشه است پس هیچ کدام برای مردم فیلم ساخته‌اند؟  
○ اصلاً سینمای روشنفکری قصدش هم مردم‌نیست و از سرگرمی هم بدش می‌آید.

● آیا سبک‌های خاصی در جریان سینمای ایران در نظر تان هست، مانند رئالیسم یا نئورئالیسم و سبک‌های دیگری که در ایتالیا یا فرانسه شکل گرفت؟

○ نه ابدأ. خارجی‌ها به دلیل جهلشان نسبت به ما، نه نسبت به خودشان چیزهایی به ما می‌بندند که هیچ ربطی به ما ندارد. فیلم‌های کیارستمی ابدأ ربطی به نئورئالیسم ندارد. فیلم سمیرا مخملباف ابدأ ربطی به پازولینی ندارد. این‌ها از جهل محض است، یا برای فریب ما. ولی به نظر من هر دو ست. اول جهل و نشناختن ما و فرهنگ، هنر و آیین و رسوم ما. دوم فریب ما آن‌ها یقیناً می‌دانند که نئورئالیسم در چه شرایطی به وجود آمده. مگر می‌شود که تکرار بشود؟ مگر آن شرایط بعد از جنگ جهانی دوم، ایتالیا، با آن چپ‌ها، به ما ربطی دارد. جنگ آن‌ها چه ربطی به هشت سال جنگ ما دارد. سبک و شیوه کار و آن سادگی چه ربطی به سادگی ما دارد؟ این نظرها، سطحی، توریستی و پدروسالارانه است. و مهم‌ترین، ویژگی اساسی‌اش فریب دادن و خواب کردن ماست. ما را این‌طور تربیت و هدایت می‌کنند. اساساً به نظر من تصویر فلاکت‌زده، فقرزده، عقب‌افتاده و جهل‌زده از ایران تصویری ضد ایران، ضد مردم ایران، ضد آرمان‌ها و هویت ملی ایران و به نظر من ضد سینماست. چرا آن‌ها جایزه می‌دهند، چون از این همه فیلم تکنولوژی زده، سرگرمی‌ساز، خشن و پراکشن خسته شده‌اند. اروپایی‌ها عمیقاً تحت فشار سینمای امریکا قرار گرفته‌اند، همان‌بشی که در ایران به نام تهاجم فرهنگی داریم. در فرانسه یک فیلم خوب فرانسوی را پنج سینما نمایش می‌دهند. یک فیلم اکشن امریکایی را چهارصد سینما. اروپایی‌ها احتیاج دارند که مقابل این فشار بایستند. آن وقت سینماهایی را علم می‌کنند که از نوع سینمای هالیوودی نیست. از نظر فرم و نگاه و از نظر مضمون اصلاً شبیه آن‌ها نیست، و مهم‌تر از همه هویت هم ندارد، چپ‌ها که اگر



هویت داشته باشد، مستقل از آن‌ها می‌ایستد و نمی‌شود علمش کرد. بعد هم مقایسه می‌کنند با برسن. از نظر من با این مقایسه معلوم می‌شود برسن را هم نمی‌شناسند. تعدادی از منتقدان مهمشان به تازگی گفته‌اند: سینمای ایران یک جور سادگی عهد عتیق برسون‌وار دارد و سینمای ایران شبیه سینمای برسن است. می‌بینید این اساساً یک عکس‌العمل است در تقابل سینمای هالیوود و سینمای سلطه‌گر تکنولوژیک زده. البته من هیچ مخالفتی با جایزه گرفتن ندارم. به نظرم از نظر دیپلماتیک هم به نفع ایران است به خصوص اگر این جایزه‌ها کمک بکنند که ما یک بازاری هم بگیریم؛ خیلی خوب است. البته بین تقسیم‌بندی جوایز اروپا با آمریکا و با کانادا فرق است، در اروپا جشنواره‌هایی مثل کن، ونیز خیلی سمت و سوی روشنفکری و سمت و سوی تماشاگر عام و لاییک بودن دارد، در جشنواره‌های آمریکا و کانادا این‌طور نیست اما مثلاً در اسکار به دلیل خیل عظیم کارشناسان

سینمایی، و لحاظ کردن مسأله‌ی مخاطب که عمده است، بعد سینمایی بیشتر در نظر گرفته می‌شود ولی به نظرم جشنواره‌ی کانادا از اروپا و آمریکا سالم‌تر است. حالا اگر این جشنواره‌ها برای به دست آوردن بازار آن‌جا کمک کنند، این مفید و مثبت است و گرنه منفی خواهد بود. متأسفانه جایزه‌ای که به ما می‌دهند، برخلاف سر و صدایی که دوستان مطبوعاتی به راه می‌اندازند به خاطر «هنر و معنویت» «و محبت و انسانیت» ما نیست. بیانیه انجمن منتقدان بین‌المللی که به یکی از دو فیلم اخیر ما در کن جایزه بهترین فیلم را داده‌اند خواندم. بیانیه به شدت توهین‌آمیز است. در این بیانیه آمده «جایزه بهترین فیلم به فیلم زمانی برای مستی اسبها» به خاطر تصویر رقت‌آمیز، اما دقیق از مشکلاتی که بین اسب‌ها و انسان‌ها مشترک است.»

● نظر مردم مهم‌تر یا حتی درست‌تر است یا نظر روشنفکران؟

● به جزء فیلم فارسی و سینمای روشنفکری، به چه فیلم‌هایی می‌توان امید داشت؟

○ البته بین سینمای فیلم فارسی و فیلم اتلکت یک سینمای دیگر هست که من به آن امید دارم و به آن می‌گویم سینمای ملی که دارد با ویژگی‌های ملی رشد می‌کند که یک سینمای ایرانی است ولی نه به دلیل محیط و لباس آدم‌ها یا روسری روی سر زن‌ها... نه آنچه که یک فیلم را ملی می‌کند، لباس‌ها و اشیاء نیست. بلکه فضا، محیط و روابط فرهنگی بین آدم‌هاست. باید معلوم باشد که اثر متعلق به کدام کشور است و معلوم باشد چه دوره‌ای از آن کشور است، یعنی فیلم‌ها با زمان، مکان داشته باشند، تعیین داشته باشند. فیلم اتلکت، فیلم فارسی فاقد این تعیین هستند. به نظر فیلم قیصر در قبل از انقلاب و فیلم بچه‌های آسمان نماینده خوب این نوع سینما هستند، با آدم‌های ایرانی که نسبت به خودشان سربلند، یا یک نگاه سربلند از پشت فیلم است فیلم‌هایی که فرم توانسته مفهوم را به محتوا ارتقا بدهد. آرمان‌گرایی بچه‌های آسمان ایرانی است با الگوی پدر ایرانی، مادر ایرانی، خانه ایرانی، خانواده ایرانی، و ایرانی با فرزندان ایرانی و روابط فرهنگی ایرانی و چون به شدت ایرانی است و با هویت، حالا می‌تواند جهانی هم باشد، چون ملی است، جهانی هم هست. حال آنکه برخی از روشنفکران همیشه از آن طرف فکر می‌کنند، اثری جهانی است که مخاطبش جهانی باشد. چون جهانی است، ملی هم هست، شکسپیر به این دلیل من و شما می‌شناسیمش که به شدت انگلیسی است، حافظ را به این دلیل، فرنگی‌ها می‌شناسند که به شدت ایرانی است، میزوگوچی به شدت ژاپنی باید باشد که من ایرانی و فرانسوی بشناسیمش، اگر هویت‌زدایی کنید جهانی نمی‌شوید به همین دلیل است که من فکر می‌کنم سینمای ما، جهانی نیست. چون ملی نیستیم. جرقه‌هایی در ایجاد سینمای ملی دارد زده می‌شود. منتهی متأسفانه من فکر می‌کنم این جرقه‌ها هم، شخصی‌اند، ربطی به مجموعه ندارند. هنگامی ما دارای سینمای ملی می‌شویم که وجوه مشترکی بین حداقل تعدادی از فیلم‌سازان ما باشد، شما وقتی سینمای ژاپن را نگاه می‌کنید، سینمای هند را نگاه می‌کنید، از آدم‌های بسیار متفاوتش، از هنرمندترینشان تا تجاری‌سازترینش یک وجه مشترکی دارند، حالا این وجه را یکی به‌خوبی در می‌آورد یکی بد. ساتیا چیت‌رای فقر را خوب در می‌آورد، یک فیلم‌ساز معمولی

همان مضمون را بد در می‌آورد ولی معلوم است که هر دو هندی‌اند. اگر لباس‌ها را برداریم، اسم‌ها را هم عوض کنیم، تیتراژش را هم برداریم باز معلوم است که هندی است و از یک دوره از تاریخ می‌گوید. خصوصیات آن‌ها، دغدغه‌ها و روابطشان وجه مشترک آن‌هاست، فیلم‌های ما وجه مشترک ندارند.

● چگونه می‌توان به این مقصود رسید؟

○ این همه سانسور و سفارش و توصیه و حمایت‌های بی‌مورد را کنار بگذاریم، این یارانه‌های بی‌مورد برای بدنه سینمای ما، پوکی استخوان آورده‌اند، با یک جفت پای بسیار که اگر این عصای یارانه‌ها را کنار بگذاریم زمین می‌خورند. سینما باید روی پای خودش بایستد.

● یارانه کنار برود یا شما اصلاً با یارانه مخالف هستید.

○ اگر کسی، اهل سینماست، فیلمش باید دخل و خرج کند. اگر این کار را بلد نیست باید برود سراغ کار دیگری.

● مطبوعات سینمایی ما را چگونه می‌بینید؟

○ وظیفه خودشان را خوب انجام نداده‌اند و بیشتر به نظر من وارد باندبازی شده‌اند. و یا یک سینمای به شدت روشنفکری را رشد دادند، یا فکر آگهی بودند، ستاره‌سازی کردند و از عکس ستارگان پول درآوردند. ما در فرهنگ نقد و نقد سینمایی به شدت ضعیف هستیم و دو، منتقد قدیمی خوب داریم و دو سه منتقد متأخر که، به دلایل مختلف کم کار می‌کنند. نقد، فقط روی عده‌ای کمی از تماشاگران خوب اثر گذاشته، نه روی فیلم‌سازان و مسؤولان و اهالی سینما.

● فیلم‌سازان با نقد چگونه برخورد می‌کنند؟

○ به شدت ضد نقد هستند. اکثراً نمی‌خوانند. آن‌ها هم که می‌خوانند یاد نمی‌گیرند از نقد منفی قهر می‌کنند. □

گفت‌وگو: لیلا اصلانی، کامبیز سلامی